

وفیات معاصرین
از یادداشت‌های استاد علامه آقای

محمد قزوینی

حرف ز

زعیم الدوله
(وفاتش در
۱۳۳۳ قمری)

دکتر میرزا محمد مهدی خان بن محمد جعفر تبریزی مقیم
قاهره صاحب مجله فارسی «حکمت» منطبعه در همان شهر و
مؤلف تاریخ نفیس «مفتاح باب‌الابواب» در تاریخ باب و بایه
و بهائیه و ازلیه عبری که یکی از بهترین و نسبتاً بیطرف‌ترین کتب مؤلفه در این
موضوع است و این کتاب در سنه ۱۳۲۱ قمری در ۴۴۰ صفحه در مصر بطبع رسیده
است.

جد و پدر مؤلف از جمله علمائی بوده‌اند که در محضر مشهور استنطاق باب در
تبریز در سنه ۱۲۶۳ قمری در حضور ناصرالدین میرزا (که در آن وقت ولیعهد محمد
شاه بوده) از قبیل ملا محمود نظام العلماء و ملا محمد منقانی و میرزا علی اصغر
شیخ الاسلام و غیرهم حضور داشته‌اند ولی پدر وجد او بواسطه سیادت باب نسبت باو
با کمال احترام رفتاری نمودند و مثل سایرین او را با استهزاء و سخریه تلقی نمی‌کردند
و پدر مؤلف در مجلسی دیگر محرمانه با سکندر میرزا از شاهزادگان قاجاریه از این
استنطاق انتقاد متینی کرده و باو گفته بوده است که این مرد ادعای نبوت و رسالت

۱- با کمال خوشحالی اینک دنباله این یادداشت‌های نفیس را که در شماره دهم از سال
سوم بعلی قطع شده بود میگیریم و از خداوند توفیق اتمام آنها را می‌خواهیم.
(یادگار)

و اتیان بشرع جدیدی می نماید و آنها از او از مسائل صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع سؤالات میگردند !

و مؤلف گوید پدر او در واقعه تیر باران باب حاضر و ناظر بوده است و میگوید در مرتبه اخیر که بتبریز رفته بوده پدرم مرا با آنجائی که بدن باب پس از تیر باران آنجا افتاده بود در میدان تبریز برده درست آن نقطه را و ایوانی را که باب را با همراهش با آنجا آویخته بوده اند همه را بمن نشان داد و نیز پدرش روز بعد از قتل جسد او را که بیهلوی چپ افتاده بوده و پهلوئی راست او اندکی دریده شده بوده و شلوار و پیراهنش هنوز برتنش بوده و در اطراف جسد او جمعی از تماشاچیان بتماشای آن اوضاع مشغول بوده اند دیده بوده است .

باری این کتاب چنانکه گفتیم نسبتاً بیطرف ترین کتبی است که در تاریخ باب و باییه تألیف شده و آثار صدق و صحت بر غالب مندرجات آن واضح و لایح است و از نعصبات بارده طرفین باییه و مسلمان مانند اباطیل و هواجس کتب مرحوم میرزا ابوالفضل گلپایگانی و تأویلات غریب و عجیبی که او از بسیاری از آیات تورات و انجیل کرده و آنها را بزعم خود اشارات کتب سماوی بظهور بهاء الله از سه چهار هزار سال قبل دانسته و نیز از تهمت‌ها و دشنام‌های رکیک و نسبت‌های قبیح بعضی کتب ردّیه برضد باییه از قبیل «الحراب فی صدر البهائ و الباب» نسبتاً خالی است .

مؤلف در دیباچه کتاب خود گوید که قبل از شروع در تألیف این کتاب من در سنه ۱۳۰۸ بشهر عکا رفتم و میرزا حسینعلی ملقب بهاء الله پسر میرزا عباس نوری مازندرانی معروف بمیرزا بزرگ را ملاقات کردم و با پسران او عباس افندی ملقب بمعبد البهائ و میرزا محمد علی و میرزا ضیاء الله و میرزا بدیع الله و بعضی از عظماء قوم مانند حاج میرزا سید حسن شیرازی ملقب بافنان کبیر و میرزا آقای ملقب بافنان سفیر و میرزا آقاخان کاشی ملقب بخادم الله و میرزا محمد نبیل و میرزا احسین مشکین قلم مدتی مجالست و معاشرت نمودم و سپس با میرزا یحیی ملقب بصبح ازل برادر

بهاءالله مقیم در جزیره قبرس حکاتبه و مخاطبه نمودم و از مدعیات و معتقدات او در حق باب بخوبی مستحضر شدم و سپس جمیع کتب باب و بهاءالله و صبح ازل را فرداً فرد مطالعه و تتبع نمودم و بعد بر حسب امر محل ارفع اعلی و مقام منبع اسنی که اطاعت او بر من فرض بود و تأخیری در اجابت خواہش او برای من ممکن نبود (ولسی نمیگویند این شخص که بوده) بتألیف این کتاب مشغول شدم و پس از اتمام جمیع کتب این طایفه را از قبیل بیان و اقدس و هیکل و غیرها که در تألیف این کتاب بکار برده بودم در بزرگترین مؤسسات علمی این مملکت یعنی جامع ازهر در تحت نظر علامه اوحد استاد شیخ محمد عبده مقتی دیار مصریه بعنوان و دبعه دائمی امانت گذاردم برای اینکه هر کس ادنی شکی در منقولات من از آن کتب نماید بآن کتب در جامع ازهر رجوع کند و صحت نقل را آشکارا در مقابل چشم خود ببیند، و بعد دیباچه را باین بیت ختم کرده:

فدع کل صوت غیر صوتی فأنی انالصائح المحکی والآخرالصدی

و اما جریده «حکمت» صاحب ترجمه بفارسی که در مصر ماهی دو مرتبه طبع میشد در سنه ۱۳۱۰ قمری تأسیس شده بود و شماره ۱۲ از سال نوزدهم آن مورخه غره جمادی الآخره ۱۳۲۹ الآن در روی میزمن حاضر است و نمیدانم آیا تا سنه وفات او که در چهارم منجرم سال هزار و سیصد و سی و سه قمری وقوع یافته نشر آن امتداد داشته است یا نه؟

سعد زغلول رجل سیاسی معروف مصری و رئیس

زغلول پاشا

حزب وطن پرستان آن مملکت در بیست و پنجم صفر سنه

(وفاتش در ۱۳۴۶

هزار و سیصد و چهل و شش هجری مطابق ۲۳ اوت ۱۹۲۷

قمری)

میلادی وفات یافت و گویا سن او متجاوز از هفتاد بوده است.

زهاوی

(۱۳۸۱ - ۱۳۵۴)

جمیل صدقی زهاوی بن ملامحمد فیض شاعر معروف

بغداد که اشعاری هم بفارسی دارد و در جشن هزار ساله مردوسی در سنه ۱۳۱۳ شمسی در اوایل مهر ماه سال مذکور بطهران آمده بود در روز یکشنبه بیست و نهم ذی القعدة سنه هزار و سیصد و پنجاه و چهار قمری مطابق سوم اسفند ۱۳۱۴ شمسی در بغداد وفات یافت.

و زهاوی بفتح زاء معجمه منسوب است بزهاو که دهی است از ناحیه کرد نشین کرمانشاهان و همان زهاب حالیه است.

وی کردی الأصل بوده است و سن او در وقت وفات تقریباً بالغ بر هفتاد و سه سال میشده است.

(رجوع شود برای شرح مفصل تری از احوال وی بهمین مجله یادگار شماره ۹ از سال سوم بقلم آقای عباس اقبال مدیر مجله و نیز بمعجم المطبوعات العربیة در عنوان زهاوی زاده ص ۹۷۸).

حرف سی

سالار ملی باقر خان یکی از دو مدافع معروف تبریز (مدافع دیگر ستار قتلش در ۱۳۴۵) خان آتی الذکر است) در مدت یازده ماه تمام از ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ الی اواسط ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری در مقابل قشون عظیم دولتی که بحکم محمد علی شاه تبریز را سخت محاصره کرده بودند، در این مدت یازده ماهه ستارخان سردار ملی و همین باقرخان سالار ملی بهمراهی اکثریت مردم شجاع از جان گذشته تبریز بانضمام عده کثیری از مجاهدین گرجی و ارامنه و قفقازی که از اطراف بمدد اهل تبریز روی آورده بودند شهر را مردانه دفاع نموده با مقاومت شدید عظیم النظیر خود که چشم عالمی را فی الواقع خیره نموده بود حملات قشون دولتی را تقریباً در تمام عرض این یازده ماه که در اغلب روزها تجدید میشد رد کرده و حمله کنندگان را تا اردویشان عقب میراندند و هر روز جمع کثیری از طرفین مقتول و مجروح میشدند تا بالاخره ملیین فاتح آمدند و قشون دولتی از اطراف تبریز

برخواستند و بدین طریق اهالی تبریز در تحت سرکردگی ستار خان و باقر خار مشروطه ایران را که بکلی در شرف زوال بود و در جمیع نقاط ایران شعله آن خاموش شده بود از دست استبداد محمد علی میرزا و سرداران خونخوار وحشی دزد و یغماگرا و مثل شجاع نظام و رحیم خان چلبیانلو و حاجی محمدخان شجاع الدوله و امثال ایشان بالأخره نجات دادند.

پس از ختم غائله تبریز و انتقال مرحومین ستارخان و باقرخان بطهران در واقعه مهاجرت ملین از طهران بکرمانشاهان و از آنجا بقصر شیرین در اوایل جنگ عمومی اول باقرخان با جمعی از همراهانش نیز جزو آن مهاجرین بودند.

در مراجعت ثانوی عده از مهاجرین بکرمانشاهان که از جمله ایشان باقرخان بود مرحوم باقرخان با کسانش در دهی در ولایت کرمانشاهان منزل کرده بودند و شبی محض گذرانیدن وقت مجلس قماری با رقعا برپا نموده بودند و بدون احتیاط پولها را در برد و باخت آشکارا بیکدیگر رد و بدل میکردند و صاحب منزل که یکی از رؤسای اکراد بوده این اعمال را می پائیده و ملتفت پول دار بودن آنها شده در اثناء شب وقتی که مرحوم باقرخان و همراهان غرق خواب بوده اند کردها بطمع لیره و اموال ایشان جمیع ایشان را سر بریده و اجساد آنها را در گودالی دفن و مخفی کرده بوده اند، و این واقعه در شهور سنه هزار و سیصد و سی و پنج قمری و بطن قوی در نیمه دوم سال مذکور مطابق شهور هزار و نهصد و هفده میلادی روی داده بوده است.

بخواش اینجناب آقای عباس اقبال مدیر این مجله مکتوبی با آقای ۱ سرتیب هاشمی داماد مرحوم باقرخان نوشته و از تاریخ قتل آن مرحوم و کیفیت آن و محل آن سؤالاتی نموده بودند و اینک مکتوب ذیل را که آقای سرتیب هاشمی در جواب

۱- من عمداً از استعمال کلمه تیسار در جلوی اسم محترم آقای سرتیب هاشمی خودداری کردم زیرا که این کلمه غلط ساختگی هیچ اصل و ریشه‌ای در فارسی ندارد و من مادام العمر میجوقت آنرا استعمال نکرده و نخواهم کرد.

مکتوب آقای اقبال مرقوم فرموده اند عیناً و بدون تصرف ذیلاً نقل میکنیم (تاریخ وصول این جواب بدست من ۲۳ اسفند ۱۳۲۶ است)

یاد داشت

مرحوم باقرخان سالار ملی در تاریخ ششم محرم ۱۳۳۴ با سایر مهاجرین از تهران خارج، از طریق قم کاشان اصفهان بروجرد کرمانشاه بخاک عراق رفته در بین همدان و کرمانشاه نیز با روسها مصالحه نموده پس از عقب نشینی ترکها و آلمانها از عراق و تصرف آنها از طرف انگلیسها عده از مهاجرین بطرف داخله ترکیه و اسلامبول رفته عده دیگر بایران مراجعت، در همان موقع مرحوم سالار ملی از رفتن بداخله ترکیه و پناهنده شدن بترکها امتناع، و چون روسها همه جا در خط کرمانشاه بودند از مراجعت بایران و تسلیم شدن مثل سایر مهاجرین بروسها نیز خودداری و اظهار نمود که چون این عمل برای او ننگ و ناگوار میباشد تا رفتن روسها از خط کرمانشاه و آزاد شدن راه تهران در حدود کرمانشاه بسر خواهد برد، اینست که با هجده نفر از مجاهدین و کسان خود در نزدیکی مرز قصر (شیرین) در قلعه و خانه شیخ وهاب و محمد امین کرد طالبانی متوقف میگردد.

محمد امین مزبور که از اشرار معروف و از اشخاص ابن الوقت بخائن بوده گاه با ترک گاه با انگلیس گاه با روس بر علیه آن دیگری می ساخته در یکی از شبها موقعی که مرحوم سالار ملی و کسان او در خواب بوده اند با عده از اتباع خود که محرمانه قبلاً با آنها تبانی کرده بوده بواسطه فطرت پست و طمع اسب و اسلحه غفله در حین خواب مرحوم سالار و کلیه همراهان او را مقتول و اجساد آنها را در گودالی مدفون و مخفی کرده اسب و اسلحه آنها را تصرف می نمایند، پس از چند روز که انگلیسها از این موضوع مطلع میشوند محمد امین را اغفال و دستگیر و در زیر شکنجه او را مجبور باظهار حقیقت و جزئیات امر نموده اجساد را بیرون آورده پس از معاینه و عکس برداری با علامت مخصوص در همانجا دفن، محمد امین و سایر

مرتکبین را اعدام و قلعه را نیز ویران می نمایند، چون یادداشتها در این مورد در دسترس نمی باشد تاریخ مقتول شدن آن مرحوم را توانست ذکر نماید، با مراجعه بتاریخ اشغال بغداد و مراجعت مهاجرین از خاک عراق که مقتول شدن مرحوم سالار ملی پس از مدت کمی از مهاجرت مهاجرین بوده تقریباً معلوم خواهد شد. تصور می نماید بین سالهای ۱۲۹۵ و ۱۲۹۶ (شمسی) باشد، اشخاصی که جزو مهاجرین بوده در تهران هستند میتوان تاریخ را از آنان تحقیق نمود.

سپه‌دار تنکابنی محمد ولیخان فرزند حبیب‌الله خان سردار و نواده محمد (۱۲۶۴-۱۲۴۵) ولیخان ساعد الدوله است که از سرداران محمد شاه قاجار در قمری) ایام محاصره هرات (۱۲۵۳-۱۲۵۴) بوده، محمد ولیخان که ابتدا ساعد الدوله و نصرالسلطنه لقب داشته مقارن انقلاب مشروطیت بسپه‌دار اعظم ملقب بوده و بعدها لقب سپهسالار اعظم یافته است.

وی یکی از دو فاتح مشهور طهران است در آخر استبداد صغیر از دست محمد علی شاه و فاتح دیگر مرحوم حاجی علیقلیخان سردار اسعد آتی الذکر است. سپه‌دار تنکابنی اول بار در ذی‌القعدة ۱۳۲۷ قمری رئیس‌الوزراء شد و از این تا تاریخ ربیع - الثانی ۱۳۳۴ که بالقب سپهسالار اعظم دولتی دیگر تشکیل داد چهار بار دیگر رئیس‌الوزراء شده بود.

آن مرحوم در هشتم محرم سال هزار و سیصد و چهل و پنج قمری مطابق ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۶ میلادی در طهران انتحار نمود و از قرار مذکور علت آنرا بر اثر فشار مالیه برای وصول بقایای مالیات چندین ساله مضیقه مالی ادعا کرده بوده است. تولدش در سال ۱۲۶۴ قمری اتفاق افتاده بوده.

اولاد مرحوم سپهسالار تنکابنی از آن نظر که خود را از فرزندان یکی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که حامل خلعتهای آن حضرت برای ولایه و عمل بوده میدانند نام خانوادگی «مخلطبری» اتخاذ کرده‌اند.

سپهر
 (وفاتش در ۱۴۹۷) و متخلص سپهر پس از تحصیل مقدمات علوم قدیمه بشعر و عروض و قافیه پرداخت و در جوانی از کاشان بطهران آمد و بخدمت مرحوم صبا ملک الشعراء فتحعلیشاه همشهری خود رسید و بتشویق مرحوم صبا بتالیف کتابی در علم قافیه مشغول شد ولی بعلت فوت صبا در سال ۱۲۳۸ این کار ناتمام ماند و میرزا محمد تقی بکاشان برگشت و در آنجا محمود میرزا پسر فتحعلیشاه حکمران کاشان او را بمنادمت خود برگزید و باو تخلص «سپهر» داد سپس از طرف فتحعلیشاه بطهران احضار و در سلك اعضای دیوان درآمد.

سپهر در عهد محمد شاه مداح خاص شاه و منشی و مستوفی دیوان شد و بنوشتن کتاب «ناسخ التواریخ» مأموریت یافت و این کتاب که تاریخی عمومی است تا سال ۱۲۷۳ قمری امتداد یافته. سپهر را ناصرالدین شاه لقب لسان‌الملک داد. غیر از ناسخ التواریخ سپهر کتابی دارد در فن قافیه بنام «براهین المعجم» که در سال ۱۲۶۸ در طهران بچاپ رسیده است.

وفات سپهر در هفدهم ربیع الثانی سنه هزار و دو بیست و نود و هفت قمری در طهران اتفاق افتاد و نعش او را بنجف اشرف منتقل ساختند. سن آن مرحوم در حین وفات از هشتاد سال متجاوز بود.

ستارخان سردار ملی
 (وفاتش در ۱۴۳۲ قمری)
 مشهور تبریز در مقابل قشون عظیم محمد علی شاه قاجار در مدت یازده ماه تمام از بیست و سوم جمادی الاولی ۱۴۲۶

الی ۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ (رجوع شود بسابق بترجمه سالار ملی باقرخان) وغالب آنچه در خصوص باقرخان گفته شد عیناً در خصوص ستارخان نیز صادق است با این تفاوت که ستارخان در مدت آن یازده ماه چون رأس رئیس جمیع مجاهدین تبریز و ارامنه و قفقازیها بود و مقاومت شدید طاق فرسای اهالی تبریز در مقابل سی و پنج الی چهل هزار نفر قشون دولتی فقط و منحصرأ در تحت راهنمایی و سرکردگی شخص

او اداره میشد متدرجاً شهرت او از داخل بخارج ایران سرایت کرد و صیت شجاعت و مردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت و در غالب جراید اروپا و امریکا هر روز با خط درشت اسم «ستارخان» در صفحه اول روزنامه‌جات با تفصیل جنگهای او و مقاومتهای سخت او در مقابل قشون دولتی چاپ میشد و خوانندگان آن جراید را قرین اعجاب و تحسین می نمود و عده از جراید اروپا و امریکا وقایع نگارهای مخصوص تبریز فرستاده بودند و من در آن اوقات تازه پاریس آمده بودم و از بس اشتیاق باخبر تبریز داشتم هر روز صبح بسیار زود از خواب برخاسته از منزل بیرون می آمدم و چندین روزنامه فرانسه و يك روزنامه انگلیسی «نیویورک هرالده» که در پاریس طبع میشد ولی شعبه از «نیویورک هرالده» خود نیویورک بود میخریدم و اخبار این روزنامه اخیر که بواسطه وقایع نگار خودش از تبریز یا از طهران باروپا فرستاده میشد از تمام جراید دیگر مفصل تر بود و من تمام این جراید را قبل از آمدن بخانه روی نیم کتی در یکی از باغهای کوچک محله نشسته میخواندم و سپس با قلبی راضی و بکلی خوشحال و در پیش نفس خود در میان اروپائیان سر بلند بخانه بر می گشتم و بصرف صبحانه می پرداختم.

باری این اعمال حیرت آورستارخان روی ایران را در اوایل این قرن چهاردهم در تمام خارجه سفید گردانید و فی الحقیقه میتوان او را بطل الابطال ایران و بارزترین نمونه شجاعت و دلوری و مردی و مردانگی و وطن پرستی نژاد ایرانی محسوب نمود، و فی الواقع این مقاومت عنیف شدید این شخص که از طبقه سوم مردم بیرون آمده بود در مدت یازده ماه تمام در مقابل چهل هزار نفر قشون بی رحم خونخوار دولتی تولید يك حس احترام و اعجاب و تحسینی برای او و برای عموم ایرانیان در تمام دنیا نمود که نظیرش را در تاریخ ایران در دوسه قرن اخیر من سراغ ندارم.

در اواخر چون کار اهل تبریز بواسطه محاصره و نرسیدن آذوقه از هیچ راهی بغایت سخت شده بود پس از مذاکره ما بین قونسولهای روس و انگلیس و نصیب خود دولتین قرار بر این شد که عده از قشون روس به تبریز آمده راه جلفا را بازکنند

لذا در روز یکشنبه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و بیست و هفت مطابق ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ میلادی عده از قشون روس در تحت سرکردگی ژنرال ازنارسکی ۱ به تبریز وارد شدند و راه جلفا را باز کردند و محاصره تبریز ختام یافت و راه ورود آذوقه برای اهالی شهر باز شد و قشون غارتگر دولتی از اطراف تبریز متفرق شدند و بدین طریق نقشی که مرحوم ستارخان و مرحوم باقرخان در دفاع تبریز و دفاع مشروطه بازی میکردند بانتهای رسید، و اسی درعین حال چون بواسطه حضور قشون روس در تبریز موقعیت خطرناکی برای ایشان ایجاد شده بود لهذا مرحومین ستارخان و باقرخان و جمعی دیگر از رؤسای آزادی خواهان در اواخر جمادی الاخره ۱۳۲۷ مطابق اواخر ماه مه سنه ۱۹۰۹ میلادی بقونسولخانه عثمانی در تبریز پناهنده شدند.

در روز ۸ ربیع الاول ۱۳۲۸ مطابق بیستم مارس سنه ۱۹۱۰ میلادی ستارخان و باقرخان در تحت فشار روسها تبریز را ترك گفته بطهران آمدند، و در سیام رجب همان سال یعنی ۱۳۲۸ مطابق ۷ ماه اوت سنه ۱۹۱۰ میلادی در پارك اتابك در طهران كه منزلگاه ستارخان و باقرخان و مجاهدین ایشان بود خنك سختی ما بین قشون دولتی كه میخواستند مجاهدین را خلع سلاح نمایند و ما بین مجاهدین كه این تقاضا را نمی پذیرفتند روی داد و وساطت وزیر مختار آلمان بارون كوات ۲ و سفیر كبير عثمانی برای ترك مخاصمه مفید نیفتاد و بالاخره قشون دولتی غالب آمده قریب سی نفر از مجاهدین كشته و سیصد نفر اسیر شدند و مرحوم ستارخان مجروح و با باقرخان اسیر گردید و پس از ختم غایله دولت در حق ستارخان و باقرخان شهریه مناسب شأن و مقام ایشان بر قرار گردانید، چهار سال بعد از این واقعه ستارخان در اثر عواقب این جراحت از قراری كه برادر آن مرحوم تقریر ميكرده این دار فانی را بدرود گفت :

وفات آن مرحوم در روز بیست و هشتم ذی الحجه سنه هزار و سیصد و سی و دو مطابق ۱۶ نوامبر ۱۹۱۴ یعنی در اوایل جنگ جهانگیر اول روی داد در طهران و در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم حسنی در شش کیلومتری جنوب طهران مدفون شد و سن

او در وقت وفات در حدود پنجاه سال یا شاید نیز قدری هم زیاده تر بوده است.

سردار اسعد حاجی علیخان یکی از رؤسای معروف بختیاری و یکی از دو فاتح مشهور طهران در عهد محمدعلی شاه قاجار بود و فاتح دیگر سپهدار تنکابنی محمد ولیخان است که ذکر او در سابق (قمری) ۱۲۷۴-۱۳۳۶

گذشت.

صاحب ترجمه پسر سوم حسینقلیخان هفت لنگ ایلیخانی بختیاری است که در ۲۷ رجب سال ۱۲۹۹ قمری بدست مسعود میرزا ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه حکمران اصفهان کشته شد. تولد سردار اسعد صاحب ترجمه در سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار قمری بوده است و وفاتش در هفتم محرم سنه هزار و سیصد و سی مطابق بیست و سوم اکتوبر سنه هزار و نهصد و هفده میلادی در سن شصت و دو سالگی در طهران اتفاق افتاده.

سردار اسعد مرحوم از سه چهار سال قبل از فوت خود از قوه بصر محروم و در اواخر عمر مفلوج شده بود و از خانه بیرون نمی آمد.

لقب سردار اسعدی را ابتدا برادر بزرگتر حاجی علیقلیخان یعنی اسفندیارخان داشت و چون اسفندیارخان فوت کرد حاجی علیقلیخان این لقب را یافت.

پس از وفات مرحوم حاجی علیقلیخان لقب سردار اسعد پسرش جعفرقلیخان که ابتدا سردار بهادر لقب داشت رسید و سردار اسعد ثالث یعنی جعفرقلیخان که در دوره سلطنت پهلوی مدتی وزیر جنگ بود در شب ۱۴ ذی الحجه ۱۳۵۲ قمری در زندان قصر قاجار فوت کرد و بظن قوی مسموم شد.

من آن مرحوم یعنی حاجی علیقلیخان سردار اسعد را خوب می شناختم و در تمام مدت اقامت او در پاریس هفته دوسه مرتبه او را میدیدم و غالباً موضوع صحبت ما از تاریخ بود زیرا که او بتاریخ بسیار علاقه داشت و بعدها دیدم که در تاریخ ایل بختیاری با مراد و بشویق او مرحوم میرزا عبدالحسینخان ملک المورخین نواده مرحوم لسان-الملك سپهر کتاب نسبه مبسوطی جمع کرده که در طهران بطبع رسیده است، بعلاوه

بتشویق و دستور او کتابهای بسیاری از زبانهای خارجه بفراسی ترجمه شده مثل سفر نامه های شرلی و تاورنیه و مجلدات کتب آبی انگلیسی راجع بایران ، و بدستور او عده ای از جوانان بختیاری برای تحصیل بخارجه روانه شده اند .

مرحوم سردار اسعد مظهر اخلاق حسنه که برای رؤسا وزعما قوم لازم است بود ، یکی از روزها که من در منزل آن مرحوم در پاریس بودم و مرحوم معاضد السلطنه (میرزا ابوالحسنخان پیرنیا از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی) در اواخر استبداد صغیرپاریس آمده بود که او را تشویق و تحریک بر رفتن ایران و تهیه مقدمات حمله بر طهران نماید نیز در آنجا بود و با هم در این مقوله صحبت های مفصل میکردند و گویا مرحوم سردار اسعد آن حرارتی را که باید و شاید برای این عزیمت و رها کردن بهترین زندگی راحتی که در پاریس داشت و رفتن در پی مقصودی که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد از خود نشان نمیداد .

يك مرتبه دیدم که مرحوم دکتر لطیف گیلانی (که یکی از شاگرد های طب بود و با اغلب اعیان ایرانی که در پاریس بودند یا از پاریس عبور میکردند مراد بوده داشت و چون مردی بسیار سلیم النفس و راست کردار و راست گفتار بود و قیافه بسیار زشت ولی بسیار جذاب و مطبوعی داشت همه او را دوست میداشتند و مرحوم سردار اسعد نیز خیلی باو محبت میورزید) ، باری يك مرتبه دیدم مرحوم دکتر لطیف که در آن مجلس حضور داشت بفته آ نار نهایت درجه غضب در صورتش پیدا شد و با چشمهای سرخ و رگ های گردن منتفخ و کف بردهان رو بسردار اسعد مرحوم کرد و گفت تو چطور راضی میشوی که اینجا در پاریس در این آپارتمان مجلل مشغول «مترس» بازی و گردش و تفریح و تئاتر رفتن باشی و محمد علی میرزا [با چند دشنام ركيك در حق او] ایرانیان را در طهر - ان شکم پاره کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده بزند ؟ دفن کند ؟ هیچ خجالت نمیکشی ، هیچ وجدان نداری ، هیچ شرم و حیا نمیکنی ؟ و بسیاری از عبارات دیگر از همین قبیل که اکنون بخاطر من مانده است ، و همه را با لفظ «تو» خطاب میکرد نه بلفظ «شما» .

من در جای خود خشک شدم و فوق العاده از این نوع مخاطبه شرم زده و مضطرب گشتم و نیز برای دکتر لطیف بسیار مشوش شدم و منتظر بودم که مرحوم سردار اسعد یا یکی از آن همه اقارب و خویشاوندان متعدد بختیاری او که همه نشسته یا ایستاده حضور داشتند باو صدمه بزنند ولی با نهایت تعجب دیدم که مرحوم سردار اسعد تمام این سخنان زشت را شنید و اصلاً و ابداً آثار غضب یا حتی ادنی تأثر و تغییر حالتی در چهره اش بوجه من الوجوه مطلقاً و اصلاً ظاهر نشد و همچنان در نهایت آرامی و سکون و تماثلک نفس باقیافه نجیب خود روی صندلی نشسته اندکی چشمهای خود را بطرف پائین انداخت کآن لم یکن شیئاً مذکوراً و همچنین تمام خویشاوندان او بمتابعت او .

من آن وقت دانستم که آنچه ما شنیده و خوانده بودیم که یکی از شرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و اناة و تحمل و بردباری است معنی این سخن چیست و حکایاتی از این قبیلها که در خصوص حلم اخلف بن قیس تمیمی و امثال او در کتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم بکلی راست و درست بوده است نه افسانه و ساختگی ، رحمة الله علیه رحمة واسعة .

سرکیس یوسف الیان سرکیس مؤلف کتاب بسیار نفیس و بسیار مفید (وفاتش در ۱۳۵۱ قمری) معجم المطبوعات العربیة که اکنون شهرت جهانی یافته است
 قمری (و هیچ عربی دانی چه از خود مسلمین و چه از مستشرقین اروپا از استفاده از آن مستغنی نیست .

صاحب ترجمه بتصریح خود او در همان کتاب در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و شش میلادی (۱۲۷۲ هجری) در دمشق متولد شده است و بعدها سی و پنج سال تمام سمت منشی یا مدیر بانک عثمانی در شهرهای بیروت و دمشق و جزیره قبرس و انقره و استامبول خدمت کرده و در سنه ۱۹۱۲ بمصر منتقل گردید و در آنجا بمعاونت اولاد خود یک کتابفروشی نسبة معتبر منظمی تأسیس نمود، و بالأخره در نهم ماه ژوئن ۱۹۳۲ مطابق چهارم ماه صفر سنه ۱۳۵۱ قمری در سن هفتاد و هشت سالگی مرحوم شد .

تبع و استقصا و احاطه کاملی که آن مرحوم در خصوص کتب مطبوعه عربی و شرح احوال مؤلفین آنها از خود نقل داده در این قرن ما بکلی عديم‌النظیر است و اگرچه معجم‌المطبوعات العربیة حاوی بعضی اغلاط تاریخی است (و البته کتابی با این موضوع وسیع عریض طویل مجال است که بدون غلط از زیر دست هیچ مؤلفی بیرون آید) ولی این عیب جزئی در جنب فوائد لاتعد ولا تحصائی که در این کتاب مندرج است بکلی مقتضی است.

از اسم صاحب ترجمه واضح است که وی یکی از عیسویهای شامات بوده است ولی ندانستم که از ارامنه است یا از مارونیها یا از ملکیتها یا از یکی دیگر از فرق و نژاد های مختلف عیسویان سوریه، - و بعد از وفات او کتابفروشی او پسر او آقای لومی سرکیس منتقل گردید.

سروش اصفهانی
(۱۲۴۸-۱۲۸۵)

میرزا محمد علی بن قنبر علی اصفهانی سدهی از فحول شعراء قرن اخیر، شرح احوال او مجملاً در مجمع‌الفصحاء و گنج شایگان و حدیقه الشعراء و سایر تذکره های عهد قاجاریه مندرج است و آقای جلال همائی استاد دانشگاه نیز در شماره های ۳ و ۴ و ۵ از مجله یغما که یکی از بهترین مجلات ادبی کنونی طهران است شرح حال جامع شافی مبسوطی از او جمع کرده‌اند ولی هیچکدام از ماخذ مذکوره متعرض این نکته که یکی از برجسته ترین و مفید ترین آثار او است نشده‌اند و آن اینست که شاهزاده فاضل فضل دوست بهمین میرزا والی کل ممالک آذربایجان پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه بن فتحعلیشاه و برادر اعیانی محمد شاه قاجار از دو نفر از فضلاء عهد خود تقاضا کرد کرد که الف لیلة و لیلة عربی را از نثر و نظم بفارسی ترجمه کنند: یکی از آنها ملا عبداللطیف طسوجی پدر مظفرالملک بود که متن نثر الف لیله و لیلة عربی را بنثر عالی فصیح فارسی در آورد و دوم همین سروش اصفهانی بود که ترجمه شعرهای عربی الف لیله و لیله بشعر فارسی بلو محول گردید و او از عهده این کار در نهایت

خوبی که بهتر از آن تصور نمی‌شود بر آمد باین معنی که بجای اشعار عربی الف لیله و لیله بعضی جاها بر حسب مناسب سیاق اشعار مشهور اساتید شعرای فارسی را درج گردانید و بعضی جاهای دیگر اشعار عربی کتاب مزبور را خود او بشعر فصیح ملیح بلیغ فارسی ترجمه نمود. و بدین طریق این ترجمه فارسی الف لیله و لیله که بدست است يك مخزن الأشعار بسیار نفیسی از بهترین و فصیح ترین و شیرین ترین اشعار فارسی شده است و اشعار فارسی این الف لیله و لیله فارسی بمراتب عدیده از اصل اشعار عربی کتاب مزبور که اغلب اشعار سخیف عامیانه است عالی تر و فصیح تر و بلیغ تر است (رجوع شود بدیباچه الف لیله و لیله).

ولادت سروش در سده اصفهان در سال هزار و دوست و بیست و هشت قمری و وفاتش در طهران در سنه هزار و دوست و هشتاد و پنج روی داده است و سن او در وقت وفات پنجاه و هفت سال بوده است.
از مطالع بسیار مشهور سروش که نام او را مغلذ کرده است این بیت است
است در مدح ناصرالدین شاه و قتل خان خیوه (خوارزمشاه).

افسر خوارزمشاه که سود بکیوان با سرش آمد بدین مبارک ایوان

میرزا سعید خان مؤتمن الملک وزیر امور خارجه مشهور ناصرالدین شاه
(۱۲۳۱-۱۳۰۱ قمری) این شخص ابتدا از ملاهای خوش خط و فاضل گرم رود آذربایجان و بملا محمد سعید انصاری معروف بود. در ذی القعدة ۱۲۶۴ که ناصرالدینشاه به همراهی میرزا تقیخان امیر نظام از تبریز برای جلوس بطهران می آمد ملا محمد سعید در قریه باسمنج برای تقدیم عرض حالی بخدمت امیر رسید. امیر چون خط و ربط او را پسندید ویرا بخدمت خود گرفت و هنوز بطهران نرسیده او را منشی و کاتب اسرار خود کرد چنانکه در تمام مدتی که امیر بر سر کار بود يك قسمت از احکام و دستورهای او بخط خوش همین ملا سعید که بعد ها میرزا سعید شد صادر میگردد.

بعد از فوت میرزا محمد علیخان شیرازی وزیر دول خارجه که در هجدهم

ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ اتفاق افتاد میرزا سعید از طرف ناصرالدین شاه بلقب خانی ودیبری مهام خارجه یا باصطلاح امروز بکفالت آن وزارتخانه منصوب شد و در ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ رسماً بوزارت خارجه برقرار گردید و بعدها لقب مؤتمن‌الملک یافت.

دوره اول وزارت خارجه میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ یعنی بیش از بیست و یک سال طول کشید تا آنکه در این سال اخیر چون حاجی میرزا حسینخان سپهسالار پس از افتادن از صدارت از طرف ناصرالدین شاه بوزارت خارجه منصوب شد میرزا سعید خان بتولیت آستانه رضوی رفت. در ۱۲۹۷ پس از عزل سپهسالار بار دیگر مؤتمن‌الملک بوزارت خارجه برگشت و این بار در این مقام بود تا بسن هفتاد در سال ۱۳۰۱ قمری در طهران وفات یافت.

میرزا سعید خان در انشاء و حسن خط و احاطه بر اشعار عربی و فارسی در عهد خود کم نظیر بود.

از مشایخ معروف صوفیه در عهد ما و از فضایل میرزا ملاسلطانعلی ^۳ نابادی (۱۳۵۱ - ۱۳۲۷ قمری) ایشان، سلطانعلی لقب اوست برسم صوفیه در اضافه یکی از اسامی یا القاب بکلمه علی - و اسم او حاج سلطان محمد

جنابدی است و اسم پدرش حیدر محمد است، ولادتش در بیست و هشتم جمادی الاولی سنه هزار و دوست و پنجاه یک بوده است در نوده نیم فرسخی بیدخت از قرای جنابد (گناباد). در شب بیست و ششم ربیع‌الأول سنه هزار و سیصد و بیست و هفت قمری وقت سحر برای وضو بربل جوی آبی که از منزلش میگذشته رفته بود، و دونه از اشرار بتحریر دشمنان او ناگهان برگلویش چسبیده فشار دادند تا هلاک شد و سن او در وقت وفات هفتاد و پنج سال بوده است و او را تألیفات عدیده است در تفسیر و تصوف و غیره که بعضی از آنها بطبع رسیده است و اسامی اغلب یا تمام آنها در شمس‌التواریخ مسطور است

سلطان‌القراء تبریزی (۱۳۵۵ - ۱۳۳۶ قمری) شیخ عبدالرحیم بن شیخ ابوالقاسم معروف بسطان‌القراء در هفدهم صفر سان هزار و دوست و پنجاه و پنج قمری در تبریز متولد شد و شب نوزدهم رمضان سنه هزار و سیصد

وسی و شش قمری در شهر مزبور وفات یافت در سن هشتاد و یک سالگی و بر حسب وصیت خود آن مرحوم او را در بیرون شهر تبریز در دانه کوه سرخاب در محلی که معروف (بصفة الصفاء) و مصلی زمان اقدم تبریز بود دفن کرده‌اند
شیخ در زمان خود در آذربایجان مرتبه بلندی داشته و اغلب علما و فضلاء آذربایجان از حضورش استفاده نموده‌اند و در عام تجوید در عصر خود مقام استادی کل را داشته است، مرحوم فاضل ابروانی و شیخ میرزا فرج الله بن حاج محمد تبریزی متوفی در نجف در سلك تلامذه او منسلک بوده اند.

از تألیفات آن مرحوم رساله ایست در علم تجوید موسوم بالدر المنثور و حاشیه بر مقدمه شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد الجزری الشافعی عالم معروف قراءت متوفی در سنه ۸۳۳ و معاصر میر سید شریف جرجانی و نیز رساله ایست در تجوید که هیچیک تا بحال بطبع نرسیده است.

از رؤسای معروف انقلابیون و از وکالای حزب
سلیمان میرزا
(وفاتش در ۱۳۶۳
قمری)
دموکرات در چند دوره از مجلس از دوره دوم بعد و او
یک بار هم در دوره ریاست وزرائی سردار سپه بوزارت معارف
منسوب گردید.

وی پسر مرحوم محسن میرزای کفیل الدوله و نواده محمد طاهر میرزا مترجم معروف بعضی از رمانهای آلکساندر دوما از قبیل «سه تفنگدار» و «بعد از بیست سال» و قسمتی از «کنت دو مونت کریستو» است و محمد طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا ابن عباس میرزا نایب السلطنه است و بهمین مناسبت نام جد و پدر مرحوم سلیمان میرزا خود را سلیمان محسن اسکندری میخواند.

مرحوم سلیمان میرزا برادر بچیی میرزا است که او نیز از انقلابیون بود و پس از توپ بستن بمجلس بحکم محمد علی شاه او را هم گرفتند و عکس او در جزه محبوسین باغشاه در عکس گروبی که از ایشان باقیست در زیر غل و زنجیر که در تمام

دنیا از همان وقتها منتشر شد دیده میشود . یحیی میرزا پس از خلاص یافتن از آن حبس یکی دو سال بعد وفات یافت .

وفات مرحوم سلیمان میرزا در روز جمعه ۱۶ ماه دی سنه ۱۳۲۲ شمسی مطابق روز عاشورا سنه هزار و سیصد و شصت و سه قمری در طهران اتفاق افتاد و سن او در حین وفات قریب بهشتاد سال کما بیش بود .

سلیمان میرزا در دوره اول مشروطیت در طهران روزنامه ای بنام «حقوق» منتشر میکرد و در او اخریلدیری «حزب توده» را داشته است .

میرزا سنگلاخ
از شعرا و عرفا و خوشنویسان عهد فتحعلیشاه و
(وفاتش در ۱۳۹۴) محمد شاه و ناصرالدین شاه که در شب جمعه ۱۷ صفر

۱۲۹۴ بسنی نزدیک بیک صد و ده سال در تبریز فوت کرده و در آنجا بخاک سپرده شده است .

میرزا سنگلاخ اصلاً خراسانی است و در خط نستعلیق انصافاً استاد بوده، در تمام عمر زن نگرفته و مسافرتهاى عدیده کرده از جمله بیش از بیست و پنج سال در ممالک عثمانی و مصر بسر میبرده ولی مثل غالب اهل هنر خالی از بعضی اخلاق و عادات عجیبه نبوده چنانکه خود را «آفتاب خراسان» میخوانده و زمین و زمان را بنده خط و شعر خود میخواست ، بهر کس قطعه ای از خط خود میداده این عمل را بزرگترین «مرحمت» در حق او می پنداشته و بر هر خاکی که قدم می گذاشته بر آن منتی عظیم می نهاده است .

خلاصه اصرار میرزای سنگلاخ در راه خود خواهی و غلو در حق هنر خویش کار او را بمرتبه جنون رسانده بوده و بزرگترین نشانه جنون او آوردن سجمهای بارد بیمعنی رکیک در کلام است که هر خواننده ای از خواندن آنها علاوه بر آنکه از خنده نمیتواند خود داری کند بمیزان سفاهت این مرد که گویا یکسره از عقل خالی بوده پی میبرد .

میرزای سنگلاخ کتابی دارد بنام امتحان الفضلاء دو تذکره خطاطین که آنرا

خود او در دو جلد بچاپ بسیار اعلی در تبریز بطبع رسانده و اگرچه آن کتاب از جهت نفاست چاپ یکی از بهترین نمونه هاست لیکن هیچ اعتبار تاریخی ندارد و انشاء آن بسیار سخیف و در کیک است

میرزا سنگلاخ را عادت بر آن جاری بوده که هر قطعه که مینوشته در آخر آن رقمی مسجع که حاوی اسم او باشد اضافه میکرده و هر بار هم این رقم غیر از رقمهای سابق بوده است.

خود او مجموعه‌ای از رقمهای خود را در کتابی بنام «درج جواهر» جمع کرده و آنرا بسال ۱۲۷۲ قمری بچاپ سری در مصر بطبع رسانده است.

برای آنکه خوانندگان محترم را نمونه‌ای از این رقما بدست داده باشیم چند فقره از آنها را ذیلاً نقل میکنیم:

راقمه سنگلاخ مایل ماست که ماست میخورد از بهر آنکه گوید راست است ،
 راقمه سنگلاخ چون زن جاف که بر زمین نهد او پیش هر لوندی ناف ، راقمه سنگلاخ
 چون راسو که که که گریزد آن سو و که دود این سو ، راقمه سنگلاخ طالب نان
 برای لقمه نانی چوسک کشاده دهان ، راقمه سنگلاخ مصرش داد که او بمصر نشسته
 خلیفه در بغداد ، راقمه سنگلاخ سخن باف سخن بیافد با تار لاف و بود گزاف ،
 راقمه سنگلاخ طبع گراز گراز وار خورد از بیوت ناس براز ، راقمه سنگلاخ
 سگ مانند که نفس اوست بماننده سگی بی بند ، راقمه سنگلاخ قاف نظیر که سر
 بزرگ و شکم چون تفتار بر زخمیر ، راقمه سنگلاخ خورده کلم شکم ز اکل کلم خیک
 وار کرده ورم ... الخ

عدد این رقمهای سفیانه میرزای سنگلاخ که بعضی از آنها در نهایت قباحت و رکاکت است و ما بهمین علت از نقل آنها خود داری کردیم از هزار متجاوز است و مجموعه آنها ۱۴۴ صفحه از کتاب درج جواهر را گرفته است ، هر کس میخواهد بآن کتاب رجوع کند .

از عجایب کارهای میرزای سنگلاخ یکی هم اینک است که او قطعه سنگ مرمر عظیمی را برای رساندن بمدینه و نصب آن بر سر قبر حضرت رسول با خود بمصر برده . این قطعه سنگ که سطح آن بشکل زیبایی صاف و بر روی آن گل و بوته های ظریفی کنده شده در چهار طرف سطح حاوی اشعاری بعبودی و فارسی و القاب سلطان عثمانی است و در وسط آن با قلم نستعلیق شش دانگ « بسم الله الرحمن الرحیم » نوشته و کنده شده و ضخامت این بسم الله الرحمن الرحیم قریب پنج سانتی متر است . طول این سنگ با چهار چوبه حجری آن ۳۷۰ متر و عرض آن ۱/۲۵ متر و تمام نوشته های آن بخط خود سنگلاخ است .

در بالای بسم الله نوشته شده است : « در مدینه قاهره در سنه هزار و دو بیست و هفتاد برشته تحریر کشیده شد » و در پائین آن چنین مرقوم است : « راقمه سنگلاخ روان ز خامه تحفه برد سوی خواجه دو جهان .

میرزای سنگلاخ بعلمت انقلابات حجاز موفق نشد که این سنگ را بمدینه برساند و در مصر هر قدر خواستند آنرا از او بخرند قیمتی را که باو میدادند قابل ندانست ناچار آنرا با خود بتبریز آورد و چون مرد یکی از همسایگانش آنرا بر قبر وی نصب نمود و حالیه آن سنگ در بقعه سید ابراهیم بر روی قبر میرزای سنگلاخ همچنان باقیست

میرزا محمد علی پسر ملا محمد رضای مجلاتی معروف
 حاجی سیاح (۱۳۵۴ - ۱۳۴۴)
 در حدود سنه ۲۲۵۲ قمری در محلات متولد شد
 و در شب جمعه هفتم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و چهل و

چهار قمری مطابق ۳ مهر ماه ۱۳۰۴ شمسی در طهران وفات یافت در سن نود و دو سالگی .
 از فراری که از خود آن مرحوم در راه سله ای که از او در روزنامه ایران مورخه ۶ مهر ماه ۱۳۰۴ شمسی منتشر شده منقول است نقاطی را که سیاحت کرده بطور خلاصه از قرار ذیل است :

در حدود سنه ۱۲۷۵ قمری در بیست و سه سالگی خود هوس سیاحت و جهان گردی بر او غلبه کرده بدون آنکه کسی را از قصد خود مطلع کند از محلات بققازیه

حرکت نمود و در آنجا از زبان اومنی و ترکی و روسی آن قدر که بتواند یکی از آن زبانها تکلم کرده رفع حاجت نماید آموخت و در تفریس در یکی از مدارس آنجا معلم زبان عربی و فارسی گردید و پس از چندی از آنجا با ستامبول رفت و در مدرسه لازاریستها زبان فرانسه را تحصیل نمود و از آنجا بفرانسه و انگلستان و ایتالیا رفته و در این مملکت اخیر بملاقات پاپ پی نهم^۱ نایل آمده و گاریبالدی معروف را نیز در آنجا دیده و سپس بسوئد و نروژ و آلمان رفته و در این مملکت اخیر دو بار بیسمارک را از قراری که خود میگوید ملاقات کرده است و از آنجا بروسیه رفته و بوسیله قونسول ایران بحضور تزار آلکساندر دوم رسیده است و در مراجعت با ستامبول با سید جمال‌الدین افغان (عین تعبیر خود حاجی سیاح است) آشنا شده و از مریدان او گردیده است.

سپس سایر ممالک اروپا را از قبیل سویس و اطریش و دانمارک و پرتغال و یونان و اسپانی و رومانی و بلغارستان را سیاحت نمود، سپس از بندرهاور^۲ بکشتی نشسته به نیویورک رفت و سالها در ممالک متحده امریکای شمالی بسیاحت مشغول بود و خود میگوید که کرازاً بملاقات رئیس جمهوری مستر کرن^۳ نایل آمده است.

از امریکا بمساعدت حکومت امریکا توانسته بوده مسافرتی بژاپون بنماید، در ژاپون (نمیگوید در کدام شهری) با حاج عبدالله بوشهری نامی که چهل سال بود که در ژاپون اقامت داشت آشنا شده و بصیرت او در کار سیاحت او مساعدتها نموده سپس از ژاپون بچین آمده و غالب شهرهای برمه و سنگاپور را سیاحت کرده و از آنجا به هندوستان رفته و مدتها در آن سرزمین گردش میکرده و از آنجا بافغانستان و ترکستان که تازه بتصرف روس در آمده بود رفته است.

بعد گوید نه مرتبه بمکه مشرف شده است و در مصر دیده بوده است که مردم در مجالس و محافل آشکارا حشیش میکشیدند مانند تنباکو و توتون و العهده فی ذلک علیه، و میگوید در عکا روزی بحمام رفته بودم جوانی شخصی را شست و شو میداد و

۱ - Pie IX - ۲ - Le Havre - ۳ - ظاهرأ مقصود Ulysses Grant است که از سال ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۶ میلادی (۱۲۸۵ - ۱۲۹۳ هجری) رئیس جمهوری امریکا بوده

دائم سرودستش را می بوسید، آهسته جو یا شدم معلوم شد آنکه استراحت کرده میرزا حسین علی [بهاء الله] و آن جوان عباس افندی بود.

در سنه ۱۲۹۵ قمری بایران مراجعت نمود ولی از مشاهده بدبختی مردم که در نتیجه قحطی معروف چند سال قبل هنوز باقی بوده باندازه متأثر شده که مجدداً بهندوستان و چین و امریکا مسافرت نموده و این مسافرت مجدد اوسه سال طول کشیده و در مراجعت در بمبئی بخدمت همشهری خود آقاخان محللاتی سیدحسن شاه رسیده و او کاغذی از مادرش باو نشان داده و او را تشویق بمراجعت بوطن و دیدار مادر و اقارب و خویشان نمود، او نیز سخن او را پذیرفته بایران مراجعت کرد و در آنجا تا اهل اختیار نمود معاشرت او با سید جمال الدین افغانی وقتی که این اخیر بطهران آمد باعث سوء ظن ناصرالدین شاه شده او را بخراسان تبعید نمود و پس از چهارده ماه اقامت در خراسان مجدداً او را اجازه مراجعت بطهران دادند.

چون نوشته جات میرزا ملکم خان بر ضد دولت ایران و مخصوصاً بر ضد میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم بتوسط او منتشر میشد و اتفاقاً در همان اوقات سید جمال الدین افغان نیز مجدداً بایران مراجعت کرده بود این قضایا باز موجب سوء ظن حکومت شده سید جمال الدین را مقهوراً بعتبات تبعید کردند و حاجی سیاح را مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس نمودند و او و میرزا رضا قاتل ناصرالدین شاه باهم در یک زندان بودند صاحب ترجمه در زندان از میرزا رضا بعضی مطالبی دریافته بود که فوراً محض جلوگیری از وقوع حادثه محتمله مضمون آن مطالب را باتابک نوشته بود و همین مطلب باعث اثبات بی گناهی او شد بعد از قتل ناصرالدین شاه که پیش بینیهای او و درعین حال بیگناهی او را ثابت می نمود و از آن غائله جدید نجات یافت.

از قراری که حاجی سیاح خود نوشته سیاحت نامه او در دو جلد است و لابد اکنون در نزد اولاد اوست ولی جای افسوس است که باوجود تمکن اولاد او یعنی آقای همایون سیاح و آقای حمید سیاح و آقای دکتر محسن سیاح هیچکدام بطبع این سیاحت نامه که نام پدر بزرگوارشان را مغلط خواهد کرد تا کنون اقدامی نکرده اند.